



آرزوهای شما

اداره مهربانی

دوست داشتم به اداره داشتم و اسمش رو می داشتم اداره مهربانی. اداره ای با به عالمه کارمند که مسئول مهربونی کردن به دیگران باشند. مثلا بریم به خونه مادر بزرگ پیری که در همسایگی مون زندگی می کنه و پشتش رو ماساژ بدیم و اگه تنهاست، دلداریش بدیم و کنارش بمونیم و شب و روز بهش سر بز نیم. یا اگه گل هایی هست که ریشه هاشون از خاک اومده بیرون، ریشه هارو توی خاک برگردونیم و به خاک آب و کود بدیم و از گل، مراقبت کنیم. یا اگه بچه هایی هستند که مشق زیاد دارن و حوصله مشق نوشتن ندارن، براشون بنویسیم یا اگه امتحان دارن، درس رو باهاشون تمرین کنیم. دوست داشتم کارمندهایی داشتم که اگه به نفر نیاز به بغل و مهربونی داره، بغل و نوازشش کنند یا اگه پدر و مادری باهم دعوا دارند و می خوان از هم جدا بشن و بچه شون گریه می کنه، صحبت کنند تا با هم آشتی کنند. من بالاخره اداره مهربانی رو راه میندازم.

نویسنده: صدف عصاران - کلاس پنجم



قصه

دکمه فراری



یکی بود، یکی نبود. دکمه قرمزی بود که به روز دیگه نخواست دکمه باشه. یعنی راستش رو بخواید، حوصله ش سر رفته بود از این که مدام بچسبه به پیراهن سبز به دختر کوچولوی هفت ساله و هی بره توی جادکمه و بیاد بیرون. برای همین، به شب که دخترک صاحب لباس خواب بود، شروع کرد به شکافتن نخ ها. همون نخ هایی که پونزده بار از دل دکمه رد شده بود. کوک پونزدهم که باز شد، دکمه افتاد پایین تخت و از خوشحالی، شروع کرد به لی لی کردن. بعد به دفعه نگاهش افتاد به زیر تخت؛ زیر تخت تاریک و ترسناک بود. یواش یواش و پاورچین پاورچین قدم برمی داشت که بهو به صداهایی شنید؛ انگار چندین نفر اونجا زیر تخت داشتند با هم حرف می زدند. دکمه چند بار پلک زد تا کم کم چشم هاش به تاریکی عادت کرد. اون وقت بود که تازه دو تا سنجاق قفلی کج شده، به لنگه جوراب پشمی، به عروسک کوچولو و سه تا دونه انار خشک شده دید که داشتند با خوشحالی با هم بازی می کردند. اونا وقتی دکمه رو دیدند، خندیدند و با صدای بلند گفتند: «سلام. به گروه زیر تختی های خوشحال خوش اومدی دکمه قرمز! بدو بیا با هم بازی کنیم»، دکمه قرمز کلی ذوق کرد. اون حالا عضوی از به گروه شاد با کلی ماجراهای جدید بود.

نویسنده: سمیه موسوی



شعر

کادو به داماد

مشغول کفشدوزی است
آقای کفشدوزک
دور و برش شده پر
از کفش های کوچک
نزدیک او نشسته
مردی جوان و زیبا
او یک هزارپا است
داماد جشن فردا
این کفش های زیباست
کادوی او به داماد
از هدیه ی قشنگش
داماد می شود شاد

شاعر: عفت زینلی



سلام

عیدتون مبارک!



بچه ها سلام
امیدوارم خوب و شاد و سلامت
باشید. نماز و روزه ها تون قبول
حق و عیدتون مبارک. امروز تولد
کریم اهل بیت، امام حسن مهربون، امام
دوم ما شیعیانه. همه جا جشن و شادی و
بساط مهمونی و افطاری به راهه. امروز من و داداش
کوشا هم به همراه مامان و بابا، دعوتیم به به مهمونی
افطاری. ماجرا از این قراره که مامان فاطمه و حسین،
همسایه های طبقه سوم مجتمع آپارتمانی ما، همه
ساکنان ساختمان رو برای افطاری دعوت کردن تا
دور هم روزه هامون رو باز کنیم و شاد باشیم و جشن
بگیریم. من و کوشا خیلی ذوق زده ایم، چون مهمونی
رو با همه قشنگیاش، خیلی دوست داریم؛ حرف های
خوب، نگاه های مهربون، شوخی های شیرین، بازی با
بچه ها و شام و شیرینی خوشمزه. مامان می خواد آش
رشته پیازه و به کاسه آش برای مامان فاطمه ببریم
و بابا می گه خوبه که به جعبه زولبیا بامیه هم
بگیریم براشون. من می خوام پیراهن
صورتی ام رو بپوشم و کوشا می خواد
ماشین اسباب بازی شو بیاره و با
حسین ماشین بازی کنن. فکر کنم
خیلی خوش بگذره.
جاتون سبز.



سرگمی



دوست باهوش من!
موش موشی حسابی گرسنه است.
بهش کمک کن تا به پنیرش برسه!

لاک پشتِ صدفی

کاردستی

وسایل لازم: چند عدد صدف کوچک و بزرگ. چسب. ماژیک
۱- صدف بزرگ رو به عنوان لاک لاک پشت برمی داریم و به چهار سمتش، چهار
صدف کوچک به عنوان دست و پا های لاک پشت می چسبونیم.
۲- با ماژیک برای لاک پشت کوچولوی صدفی مون، چشم و دهان می کشیم.
لاک پشت ما آماده ست. ولی می تونیم اگه باز هم صدف داریم، باهاش حیواناتِ صدفی
دیگه بسازیم.



اجرا: ویکتوریا اعظم. عکس: صادق ذباح

گل غول پیکر

دانستنی ها

بچه ها! گل نیلوفر آبی رو می شناسید؟ همون
گل سفید و صورتی با برگ های پهن سبز که
روی آب زندگی می کنه. اما هیچ می دونستین
این گل قشنگ، یک نوع خیلی خیلی بزرگ هم
داره که بهش میگن نیلوفر آبی غول آسا؟ قطر
هر کدوم از برگ های این گل عجیب، حدود
دو متره؛ یعنی از قد مامان و بابا هم بلند تر!
تازه، برگ های این نوع نیلوفر اون قدر قویه که
می تونه به بچه رو روی خودش نگه داره. نیلوفر
آبی غول آسا توی رودخانه آمازون آمریکای
جنوبی زندگی می کنه و از ما خیلی دوره. برای
همین ما نمی تونیم بریم از نزدیک ببینیمش.
اما خب عکسش رو که می تونیم ببینیم، مگه نه؟

